Comparative Studies
in Jurisprudence,
Law, and Politics

A Comparative Study of Family Law in the Liberal State and the Islamic State: Explaining the Conflict Between "State Moral Neutrality" and the "Duty to Protect the Family"

1. Zeinab Sedaghatian*: VDepartment of Humanities (Islamic Learning), National University of Skills (NUS), Tehran, Iran. Email: zeinab.sagvand@yahoo.com (Corresponding Author)

ABSTRACT

The relationship between the state and the family constitutes one of the most fundamental issues in the philosophy of law, public law, and contemporary governmental jurisprudence, because the answer to the question of the extent to which the state may or should intervene in the formation, structure, functions, and values governing the family is directly dependent on each intellectual and legal system's conception of the human person, freedom, the common good, morality, and the limits of political authority. Adopting a comparative approach, the present study examines family law within the two models of the "liberal state" and the "Islamic state" and specifically analyzes the relationship between the principle of state moral neutrality in political liberalism and the Islamic state's duty to support and protect the family. In this study, neutrality does not mean the state's absolute indifference toward the family; rather, it primarily refers to the liberal proposition that public authority should not impose a particular comprehensive conception of the "good life" upon citizens merely on the basis of the presumed superiority of that conception. Contemporary liberal scholarship likewise demonstrates that liberty, equality, children's rights, and gender justice may justify legal intervention by the state in family relations. By contrast, within the framework of Islamic jurisprudence, the family is not regarded merely as a private contractual arrangement among autonomous individuals, but rather as an institution possessing moral, educational, and social functions. In the legal system of the Islamic Republic of Iran, Article 10 of the Constitution similarly identifies the family as the "fundamental unit of Islamic society" and directs laws, regulations, and public planning toward facilitating the formation of the family, safeguarding its sanctity, and strengthening family relations on the basis of Islamic law and ethics. The study employs a descriptive-analytical and comparative method and is based on the examination of jurisprudential, legal, and political-philosophical sources. The findings indicate that the contrast between the two models cannot be reduced to the simplistic dichotomy of "non-intervention by the liberal state/intervention by the Islamic state." The more fundamental difference concerns the normative basis and legitimacy of state intervention. In the liberal model, intervention must primarily be justified by public reasons such as liberty, equality, justice, and the protection of vulnerable persons; in the Islamic model, in addition to these considerations, the preservation and strengthening of the family and its moral orientation may themselves possess independent public value. The study concludes that the Islamic model of family protection, in order to prevent support from developing into unlimited state intervention in the private sphere, must observe the principles of necessity and proportionality, respect the rights of individual family members, and maintain a clear distinction among supportive measures, regulation, and coercion.

Keywords: *Family Law, Islamic State, Liberal State, Moral Neutrality, Family, Imami Jurisprudence, Family Protection, Right to Privacy.*

How to cite: Sedaghatian, Z. (2024). A Comparative Study of Family Law in the Liberal State and the Islamic State: Explaining the Conflict Between "State Moral Neutrality" and the "Duty to Protect the Family". *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, *6*(3), 365-380.

© 2024 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 22 June 2024
Revise Date: 29 October 2024
Accept Date: 04 November 2024
Publish Date: 21 November 2024

پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست

مطالعه تطبیقی حقوق خانواده در دولت لیبرال و دولت اسلامی؛ تبیین تعارض «بی‌طرفی اخلاقی دولت» با «تکلیف صیانت از خانواده»

۱. زینب صداقتیان*: گروه علوم انسانی(معارف اسلامی)، دانشگاه ملی مهارت، تهران، ایران. پست الکترونیک: zeinab.sagvand@yahoo.com (نویسنده مسئول)

چکیده

نسبت دولت و خانواده یکی از بنیادی‌ترین مسائل در فلسفه حقوق، حقوق عمومی و فقه حکومتی معاصر است؛ زیرا پاسخ به این پرسش که دولت تا چه اندازه می‌تواند یا باید درباره شکل‌گیری، ساختار، کارکرد و ارزش‌های حاکم بر خانواده مداخله کند، مستقیماً به تلقی هر نظام فکری از انسان، آزادی، خیر عمومی، اخلاق و حدود اقتدار سیاسی وابسته است. پژوهش حاضر با رویکردی تطبیقی، حقوق خانواده را در دو الگوی «دولت لیبرال» و «دولت اسلامی» بررسی و به‌طور خاص نسبت میان اصل بی‌طرفی اخلاقی دولت در لیبرالیسم سیاسی و تکلیف دولت اسلامی به حمایت و صیانت از خانواده را تحلیل می‌کند. مقصود از بی‌طرفی در این پژوهش، بی‌تفاوتی مطلق دولت نسبت به خانواده نیست؛ بلکه عمدتاً ناظر بر این اندیشه لیبرال است که قدرت عمومی نباید صرفاً به استناد برتری یک تلقی جامع از «زندگی خوب»، آن تلقی را بر شهروندان تحمیل کند. ادبیات معاصر لیبرالیسم نیز نشان می‌دهد که آزادی، برابری، حقوق کودکان و عدالت جنسیتی می‌توانند مداخله حقوقی دولت در خانواده را توجیه کنند. در مقابل، در چارچوب فقه اسلامی، خانواده صرفاً قراردادی خصوصی میان اشخاص مستقل تلقی نمی‌شود، بلکه نهادی برخوردار از کارکرد اخلاقی، تربیتی و اجتماعی است. در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران نیز اصل دهم قانون اساسی خانواده را «واحد بنیادی جامعه اسلامی» معرفی کرده و قوانین، مقررات و برنامه‌ریزی‌ها را به تسهیل تشکیل خانواده، پاسداری از قداست آن و استواری روابط خانوادگی بر مبنای حقوق و اخلاق اسلامی جهت داده است. پژوهش با روش توصیفی–تحلیلی و تطبیقی و بر پایه مطالعه منابع فقهی، حقوقی و فلسفه سیاسی انجام شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد تقابل دو الگو را نمی‌توان به دوگانه ساده «عدم مداخله دولت لیبرال/مداخله دولت اسلامی» فروکاست. اختلاف بنیادی‌تر در مبنای مشروعیت مداخله است: در الگوی لیبرال، مداخله عمدتاً باید با دلایل عمومی مانند آزادی، برابری، عدالت و حمایت از اشخاص آسیب‌پذیر توجیه شود؛ در الگوی اسلامی، علاوه بر این مصالح، حفظ و تقویت خانواده و جهت‌گیری اخلاقی آن نیز می‌تواند مستقلاً واجد ارزش عمومی باشد. نتیجه پژوهش آن است که الگوی اسلامی صیانت از خانواده، برای جلوگیری از تبدیل حمایت به مداخله نامحدود در حریم خصوصی، نیازمند رعایت اصول ضرورت، تناسب، حقوق اعضای خانواده و تفکیک میان حمایت، تنظیم‌گری و اجبار است.

واژگان کلیدی: *حقوق خانواده، دولت اسلامی، دولت لیبرال، بی‌طرفی اخلاقی، خانواده، فقه امامیه، صیانت از خانواده، حریم خصوصی.*

نحوه استناددهی: صداقتیان، زینب. (۱۴۰۳). مطالعه تطبیقی حقوق خانواده در دولت لیبرال و دولت اسلامی؛ تبیین تعارض «بی‌طرفی اخلاقی دولت» با «تکلیف صیانت از خانواده». *پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست*، ۶(۳)، ۳۸۰-۳۶۵.

© ۱۴۰۳ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲ تیر ۱۴۰۳
تاریخ بازنگری: ۸ آبان ۱۴۰۳
تاریخ پذیرش: ۱۴ آبان ۱۴۰۳
تاریخ چاپ: ۱ آذر ۱۴۰۳

مقدمه

خانواده از معدود نهادهایی است که هم‌زمان در قلمرو خصوصی و عمومی قرار می‌گیرد. ازدواج، روابط زوجین، فرزندآوری، تربیت فرزند، طلاق، حضانت و روابط عاطفی در نخستین نگاه به خصوصی‌ترین حوزه زندگی انسان مربوط‌اند؛ بااین‌حال، آثار آن‌ها محدود به اشخاص تشکیل‌دهنده خانواده باقی نمی‌ماند. تربیت نسل آینده، بازتولید فرهنگی، حمایت از کودکان، مراقبت از سالمندان، توزیع مسئولیت‌های مراقبتی و بخشی از امنیت اجتماعی در بستر خانواده تحقق می‌یابد. از همین رو، تقریباً هیچ نظام حقوقی مدرنی خانواده را کاملاً از قلمرو تنظیم‌گری عمومی خارج نکرده است.

مسئله اصلی بنابراین «مداخله یا عدم مداخله» دولت نیست؛ بلکه پرسش اساسی این است که دولت بر چه مبنایی، با چه هدفی و تا چه اندازه حق مداخله در خانواده را دارد؟ پاسخ به این سؤال یکی از نقاط افتراق اندیشه لیبرال و اندیشه اسلامی را آشکار می‌کند.

در بخش مهمی از سنت لیبرالی، فرد واحد بنیادی توجه اخلاقی و حقوقی است و دولت نمی‌تواند صرفاً به دلیل اعتقاد به برتری یک شیوه زندگی، شهروندان را به انتخاب آن شیوه مجبور کند. این رویکرد در نظریه «لیبرالیسم سیاسی» رالز صورت‌بندی خاصی پیدا می‌کند. در جامعه‌ای که شهروندان درباره دین، اخلاق، فلسفه و مفهوم سعادت اختلافات عمیق، اما معقول دارند، اعمال قدرت سیاسی باید تا حد امکان بر مبنای دلایلی توجیه شود که شهروندان آزاد و برابر بتوانند در حوزه عمومی آن‌ها را بفهمند و بپذیرند. بررسی‌های جدید درباره لیبرالیسم سیاسی نیز نشان می‌دهد مسئله کثرت‌گرایی معقول و چگونگی مشروعیت اعمال قدرت سیاسی همچنان در مرکز این نظریه قرار دارد (Moon, 2024).

از این مبنا مفهوم «بی‌طرفی دولت» پدید می‌آید. بااین‌حال، بی‌طرفی مفهومی واحد و بدون اختلاف نیست. پتن در بازخوانی نظریه بی‌طرفی لیبرال نشان می‌دهد که درباره ماهیت و مقتضیات بی‌طرفی اختلاف نظری جدی وجود دارد (Patten, 2012). بنابراین، نمی‌توان ادعا کرد که همه دولت‌های لیبرال مکلف‌اند نسبت به آثار و ساختار خانواده کاملاً بی‌تفاوت باشند. حتی مسئله ازدواج مدنی در درون فلسفه لیبرال محل مناقشه است: چمبرز از منظر برابری‌خواهانه ضرورت اعطای جایگاه ویژه دولتی به ازدواج را مورد تردید قرار می‌دهد (Chambers, 2017)، درحالی‌که ودگوود از امکان سازگاری ازدواج مدنی با لیبرالیسم سیاسی دفاع می‌کند (Wedgwood, 2015).

مسئله خانواده همچنین یکی از مهم‌ترین نقدهای فمینیستی وارد بر صورت‌بندی‌های اولیه لیبرالیسم را پدید آورده است. اوکین مسئله عدالت جنسیتی و خانواده را در برابر لیبرالیسم سیاسی مطرح کرد و توجه را به این واقعیت جلب نمود که قرار دادن خانواده در حوزه‌ای کاملاً خصوصی ممکن است روابط قدرت و نابرابری درونی آن را از نظارت اصول عدالت دور سازد (Okin, 1994). آثار متأخرتر نیز استدلال کرده‌اند که لیبرالیسم سیاسی می‌تواند منابع درونی لازم برای مقابله با نابرابری‌های ساختاری و تحقق برابری اساسی شهروندان را داشته باشد (Hartley & Watson, 2020).

در اندیشه اسلامی، نقطه آغاز متفاوت است. خانواده افزون بر تأمین نیازهای فردی، واجد شأن اخلاقی و اجتماعی است. ازدواج با مفاهیمی چون مودت، رحمت، سکون، مسئولیت متقابل، نسب و تربیت نسل پیوند دارد. در چنین دستگاهی، دولت اسلامی نمی‌تواند نسبت به شرایطی که امکان تشکیل و استمرار خانواده را به‌طور ساختاری مختل می‌کنند، کاملاً بی‌اعتنا باشد.

این رویکرد در حقوق اساسی ایران نیز به شکلی صریح انعکاس یافته است. مطابق اصل دهم قانون اساسی، خانواده «واحد بنیادی جامعه اسلامی» محسوب شده و قانون‌گذاری و برنامه‌ریزی باید در جهت آسان‌کردن تشکیل خانواده، پاسداری از قداست آن و استواری روابط

خانوادگی بر پایه حقوق و اخلاق اسلامی قرار گیرد. ازاین‌رو، حمایت از خانواده صرفاً یکی از گزینه‌های سیاست عمومی نیست، بلکه در ساختار قانون اساسی واجد مبنای هنجاری مشخص است.

بااین‌حال، پذیرش مسئولیت دولت اسلامی در قبال خانواده سؤال دیگری ایجاد می‌کند: حد این مسئولیت کجاست؟ اگر صیانت از خانواده بدون تعیین حدود حقوقی تفسیر شود، آیا امکان گسترش نامحدود دخالت حکومت در زندگی خصوصی وجود ندارد؟ در مقابل، اگر دولت به بهانه حفظ حریم خصوصی هیچ سیاست مؤثری درباره خانواده نداشته باشد، چگونه می‌تواند از کودکان، اشخاص آسیب‌پذیر یا خود نهاد خانواده در برابر آسیب‌های ساختاری حمایت کند؟

مسئله اصلی مقاله حاضر در همین نقطه شکل می‌گیرد. فرض اولیه آن است که اختلاف دولت اسلامی و دولت لیبرال بیش از آنکه اختلاف درباره اصل مداخله باشد، اختلاف درباره مبانی، اهداف و محدوده مشروع مداخله است. ازاین‌رو، پرسش اصلی چنین طرح می‌شود:

نسبت میان اصل بی‌طرفی اخلاقی دولت در الگوی لیبرال و تکلیف دولت اسلامی به صیانت از خانواده چگونه قابل تبیین است و این تفاوت چه پیامدهایی برای حقوق خانواده دارد؟

مبانی نظری

خانواده؛ امر خصوصی یا نهاد عمومی؟

یکی از دشوارترین مسائل نظری حقوق خانواده، تعیین ماهیت حقوقی خانواده است. اگر خانواده صرفاً مجموعه‌ای از روابط خصوصی میان افراد تلقی شود، آزادی قراردادی، خودمختاری فردی و حریم خصوصی باید در تنظیم آن نقش محوری داشته باشند. اما اگر خانواده نهادی اجتماعی باشد که آثار آن به جامعه و نسل‌های آینده سرایت می‌کند، دولت نیز دلایلی برای حمایت و تنظیم آن خواهد داشت.

در نظریه لیبرال نیز پاسخ یکسانی وجود ندارد. بریگهاوس و سویفت نشان می‌دهند که خانواده برای لیبرالیسم مسئله‌ای پیچیده ایجاد می‌کند (Brighouse & Swift, 2014). لیبرالیسم افراد را موضوع بنیادی ملاحظه اخلاقی می‌داند، درحالی‌که رابطه والد و کودک ناگزیر شامل اعمال نوعی اقتدار بر انسانی دیگر است. از سوی دیگر، کودک خود صاحب منافع و حقوق مستقلی است که دولت نمی‌تواند آن‌ها را نادیده بگیرد.

بنابراین، حتی دولت لیبرال نیز نمی‌تواند خانواده را «جزیره‌ای خارج از حقوق» تلقی کند. ممنوعیت خشونت، حمایت از کودک، تنظیم حضانت، تعیین آثار مالی ازدواج و طلاق و تضمین برابری حقوقی نمونه‌هایی از ورود دولت به خانواده‌اند. اختلاف بر سر علت و دامنه این ورود است.

بی‌طرفی اخلاقی دولت

اصل بی‌طرفی یکی از عناصر مهم برخی صورت‌های لیبرالیسم معاصر است، اما نباید آن را با نسبی‌گرایی اخلاقی یا بی‌تفاوتی نسبت به عدالت یکی دانست. در لیبرالیسم سیاسی، دولت ممکن است از آزادی، برابری، حقوق اساسی و عدالت دفاع کند، ولی درباره مجموعه‌ای از آموزه‌های جامع دینی، فلسفی و اخلاقی که شهروندان معقول درباره آن‌ها اختلاف دارند، باید محدودیت‌هایی بر توجیه قدرت قهری خود بپذیرد.

پتن بی‌طرفی را در ارتباط با رفتار برابر با شهروندانی بررسی می‌کند که برداشت‌های متفاوتی از خیر دارند (Patten, 2012). زلنتین نیز بی‌طرفی لیبرال را مستقیماً با تلقی شهروندان به‌عنوان اشخاص آزاد و برابر مرتبط می‌کند (Zellentin, 2012).

این تمایز برای بحث خانواده بسیار مهم است. دولت لیبرال الزاماً نمی‌گوید «هیچ خانواده‌ای بهتر از دیگری نیست»؛ بلکه در صورت‌بندی‌های قوی بی‌طرفی می‌پرسد آیا استفاده از قدرت قهری دولت برای ترجیح یک شیوه زندگی خانوادگی، با آزادی و برابری شهروندان قابل توجیه است؟

از این منظر سه سطح را باید تفکیک کرد:

بی‌طرفی نسبت به تلقی جامع از خیر؛

حمایت از حقوق و آزادی‌های بنیادین؛

مداخله برای جلوگیری از آسیب و نابرابری.

در نتیجه، بی‌طرفی در سطح نخست لزوماً به بی‌طرفی در دو سطح بعدی منجر نمی‌شود.

خانواده و محدودیت‌های بی‌طرفی لیبرال

خانواده نقطه‌ای است که نظریه بی‌طرفی با دشواری‌های عملی مواجه می‌شود. نخست آنکه دولت با تعریف ازدواج، طلاق، والدگری، ارث و حضانت عملاً چارچوب حقوقی خاصی ایجاد می‌کند. بنابراین، حتی عدم مداخله ظاهری نیز می‌تواند به تثبیت یک ساختار موجود بینجامد. دوم، کودکان نمی‌توانند مانند بزرگسالان مستقلاً از روابط خانوادگی خارج شوند. دیتریش در بررسی «حق کودک بر آینده‌ای باز» نشان می‌دهد که آزادی والدین در تربیت کودک و بی‌طرفی لیبرال با مسئله استقلال آینده کودک درگیر می‌شود (Dietrich, 2020).

سوم، نابرابری در خانواده ممکن است پیامدهای عمومی داشته باشد. اوکین در نقد خود بر لیبرالیسم سیاسی، عدالت جنسیتی را وارد قلب بحث خانواده کرد (Okin, 1994). در آثار بعدی نیز بر این نکته تأکید شده که قدرت اجتماعی فقط از دولت ناشی نمی‌شود؛ فرهنگ و ساختارهای اجتماعی نیز قادرند سلسله‌مراتب و نابرابری ایجاد کنند (Hartley & Watson, 2020).

بنابراین، «خانواده خصوصی است» نمی‌تواند به‌تنهایی دلیلی کافی برای خروج کامل آن از حوزه عدالت باشد.

مبانی خانواده در اندیشه اسلامی

در نظام اسلامی، خانواده افزون بر رابطه حقوقی میان اشخاص، بستری برای تحقق اهداف اخلاقی و اجتماعی محسوب می‌شود. قرآن کریم در آیه ۲۱ سوره روم رابطه زوجین را با مفاهیم «سکون»، «مودت» و «رحمت» توضیح می‌دهد. از این منظر، نکاح تنها قرارداد مبادله‌ای نیست، بلکه رابطه‌ای انسانی و اخلاقی است که آثار فردی و اجتماعی دارد.

این نگرش در فقه خانواده نیز قابل مشاهده است. مجموعه احکام مربوط به نکاح، حقوق زوجین، نسب، نفقه، حضانت، طلاق و تربیت فرزند نشان می‌دهد خانواده از حیث هنجاری موضوعی مهم در نظام حقوقی اسلام است.

البته «ارزشمند دانستن خانواده» لزوماً به معنای مشروعیت هرگونه دخالت حکومتی نیست. میان وجود حکم شرعی در یک حوزه و امکان استفاده دولت از ضمانت اجرای قهری برای تحمیل تمام ابعاد آن باید تفکیک کرد. اخلاق، حقوق خصوصی، سیاست حمایتی و حقوق کیفری ابزارهایی یکسان نیستند.

همین نکته در برخی ادبیات حقوقی فارسی نیز مورد توجه قرار گرفته است. پوراسماعیلی و مظفری در بحث سهم اخلاق در خانواده تأکید می‌کنند که بخش بزرگی از روابط خانوادگی ماهیت اخلاقی دارد و قانون به‌تنهایی قادر به ایجاد محبت و عاطفه نیست. این دیدگاه می‌تواند مبنایی مهم برای محدودکردن «حقوقی‌سازی افراطی» خانواده حتی در دولت اسلامی باشد.

صیانت از خانواده در دولت اسلامی

صیانت را می‌توان مجموعه اقدامات تقنینی، قضایی، اقتصادی، فرهنگی و حمایتی دانست که شرایط تشکیل، استمرار و کارکرد مطلوب خانواده را تقویت می‌کند. بر این اساس، صیانت الزاماً به معنای «اجبار» نیست.

اصل دهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نمونه روشنی از تبدیل این ایده به قاعده حقوق اساسی است. مطابق این اصل، همه قوانین و برنامه‌ریزی‌های مرتبط باید در جهت تسهیل تشکیل خانواده، پاسداری از قداست آن و استواری روابط خانوادگی بر پایه حقوق و اخلاق اسلامی باشند.

مطالعه فقهی–حقوقی دانش‌پور و بلندیان کاشی نیز ورود دولت در حوزه خانواده را در سه حوزه تقنین، قضا و اقدامات حمایتی بررسی کرده و بر الگویی متعادل میان مداخله حداکثری و حداقلی تأکید می‌کند (Daneshpour & Bolandian Kashi, 2025).

بنابراین، می‌توان صیانت را در چهار سطح تصور کرد:

صیانت حمایتی: تأمین مسکن، اشتغال، خدمات مشاوره‌ای و حمایت از کودکان و خانواده‌های آسیب‌پذیر.

صیانت تنظیمی: تنظیم حقوق و تکالیف اعضا، ازدواج، طلاق، نفقه، حضانت و مسئولیت والدین.

صیانت پیشگیرانه: کاهش عوامل اجتماعی و اقتصادی فروپاشی خانواده و خشونت خانوادگی.

مداخله قهری: استفاده از ضمانت اجرای حقوقی یا کیفری، که باید محدودتر از سه سطح پیشین باشد.

این تفکیک یکی از مهم‌ترین ابزارها برای حل تعارض میان حمایت از خانواده و حریم خصوصی است.

پیشینه پژوهش

پژوهش‌های مربوط به موضوع را می‌توان در سه دسته قرار داد: نخست، مطالعات فلسفی درباره بی‌طرفی دولت؛ دوم، پژوهش‌های مربوط به رابطه عدالت و خانواده در لیبرالیسم؛ و سوم، آثار فقهی و حقوقی درباره مسئولیت دولت در حمایت از خانواده.

اوکین در مقاله «لیبرالیسم سیاسی، عدالت و جنسیت» رابطه نظریه رالز با عدالت جنسیتی را بررسی کرد و مسئله خانواده را به یکی از آزمون‌های جدی لیبرالیسم سیاسی تبدیل نمود (Okin, 1994).

پتن در «بی‌طرفی لیبرال: بازتفسیر و دفاع» به بازسازی نظری اصل بی‌طرفی پرداخت (Patten, 2012). اهمیت این اثر برای پژوهش حاضر در آن است که نشان می‌دهد بی‌طرفی را نمی‌توان به معنای کناره‌گیری کامل دولت از مسائل ارزشی دانست.

بریگهاوس و سویفت در ارزش‌های خانواده نسبت میان حقوق والدین، منافع کودکان و اصول لیبرالی را بررسی کردند و نشان دادند که خانواده در عین برخورداری از ارزش رابطه‌ای خاص، نمی‌تواند از الزامات عدالت کاملاً مستثنا شود (Brighouse & Swift, 2014).

چمبرز از موضع برابری‌خواهانه به این سؤال پرداخت که آیا دولت باید اساساً جایگاه حقوقی ویژه‌ای برای ازدواج قائل شود (Chambers, 2017). استدلال وی نمونه‌ای مهم از پیامدهای جدی اصل بی‌طرفی برای حقوق خانواده است. در سوی دیگر، ودگوود استدلال می‌کند که ازدواج مدنی را می‌توان با الزامات دلیل عمومی و لیبرالیسم سیاسی سازگار ساخت (Wedgwood, 2015).

هارتلی و واتسون نیز در دفاع فمینیستی از لیبرالیسم سیاسی استدلال می‌کنند که این نظریه، در صورت تفسیر مناسب، ابزارهایی برای مواجهه با نابرابری‌های اجتماعی و جنسیتی دارد (Hartley & Watson, 2020). در پژوهشی جدیدتر، گادمن بحث دیرپای فمینیسم،

چندفرهنگ‌گرایی و حقوق زنان را بازخوانی کرده است که نشان‌دهنده استمرار مناقشه درباره نسبت فرهنگ، خانواده و آزادی در اندیشه لیبرال معاصر است (Godman, 2025).

در ادبیات داخلی، پژوهش‌های مرتبط بیشتر بر اصل دهم قانون اساسی و حدود ورود دولت به خانواده تمرکز کرده‌اند. مطالعه منتشرشده دانش‌پور و بلندیان کاشی در سال ۲۰۲۵، تحلیل فقهی–حقوقی ورود دولت به خانواده را بر مبنای اصل دهم دنبال کرده و بر تنظیم متعادل نقش تقنینی، قضایی و حمایتی دولت تأکید دارد (Daneshpour & Bolandian Kashi, 2025).

جدول ۱: جمع‌بندی پیشینه پژوهش

پژوهشگر	سال	محور مطالعه	یافته مرتبط با پژوهش حاضر
اوکین	۱۹۹۴	لیبرالیسم سیاسی، جنسیت و خانواده	خصوصی‌سازی کامل خانواده می‌تواند عدالت جنسیتی را با مشکل مواجه کند
پتن	۲۰۱۲	بی‌طرفی لیبرال	بی‌طرفی نیازمند تفسیر دقیق است و با بی‌عملی دولت یکی نیست
بریگهاوس و سویفت	۲۰۱۴	لیبرالیسم و خانواده	حقوق والدین با حقوق و منافع مستقل کودک محدود می‌شود
چمبرز	۲۰۱۷	دولت لیبرال و ازدواج	امتیاز حقوقی خاص ازدواج از منظر بی‌طرفی قابل مناقشه است
دیتریش	۲۰۲۰	بی‌طرفی و حقوق کودک	آزادی والدین باید با استقلال آینده کودک جمع شود
هارتلی و واتسون	۲۰۲۰	دفاع فمینیستی از لیبرالیسم سیاسی	لیبرالیسم سیاسی ظرفیت مقابله با نابرابری ساختاری را دارد
اوهالوران	۲۰۲۱	بی‌طرفی دولت	بی‌طرفی در سنت‌های حقوقی و سیاسی اشکال متفاوت دارد
مون	۲۰۲۴	بازخوانی لیبرالیسم سیاسی	کثرت‌گرایی و مشروعیت سیاسی همچنان مسائل اصلی لیبرالیسم سیاسی‌اند
دانش‌پور و بلندیان کاشی	۲۰۲۵	ورود دولت در خانواده بر مبنای اصل ۱۰	مداخله متعادل تقنینی، قضایی و حمایتی پیشنهاد می‌شود
گادمن	۲۰۲۵	زنان و چندفرهنگ‌گرایی	مناقشه حقوق فردی، فرهنگ و جنسیت همچنان ادامه دارد

خلأ اصلی ادبیات موجود آن است که مطالعات داخلی عمدتاً وظایف دولت اسلامی را مستقل از نظریه بی‌طرفی لیبرال مطالعه کرده‌اند و پژوهش‌های غربی نیز طبیعتاً کمتر به مبانی فقه امامیه و مفهوم «صیانت از خانواده» پرداخته‌اند. نوآوری مقاله حاضر در قراردادن این دو دستگاه در یک چارچوب تطبیقی بر اساس مبنای مشروعیت مداخله دولت است.

روش پژوهش

پژوهش حاضر از حیث هدف، بنیادی و از حیث روش، توصیفی–تحلیلی و تطبیقی است. داده‌ها به روش کتابخانه‌ای از منابع فقهی، حقوقی، قانون اساسی، آثار فلسفه سیاسی و مقالات علمی فارسی و انگلیسی گردآوری شده‌اند. در مرحله نخست، مفاهیم خانواده، دولت لیبرال، بی‌طرفی اخلاقی و صیانت از خانواده تعریف شدند. در مرحله دوم، مبانی مشروعیت مداخله دولت در خانواده در دو الگوی لیبرال و اسلامی استخراج گردید. در مرحله سوم، دو نظام بر اساس شاخص‌های «مبنای انسان‌شناختی»، «جایگاه خانواده»، «هدف مداخله»، «حریم خصوصی»، «حقوق کودک»، «اخلاق عمومی»، «ازدواج» و «حدود قدرت دولت» مقایسه شدند. در تحلیل منابع اسلامی، میان حکم اخلاقی، حکم فقهی فردی و اختیار الزام‌آور حکومت تفکیک شد. در تحلیل لیبرالیسم نیز از یکسان‌انگاری همه شاخه‌های لیبرالیسم اجتناب و تمرکز اصلی بر لیبرالیسم سیاسی و نظریه بی‌طرفی قرار گرفت. نهایتاً، با روش استدلال حقوقی، نقاط تعارض، هم‌پوشانی و امکان ارائه الگویی متعادل برای صیانت از خانواده استخراج شد.

نتایج و تحلیل

اختلاف نخست: فرد یا خانواده به‌عنوان نقطه عزیمت

نخستین تفاوت در واحد اولیه تحلیل ظاهر می‌شود. در لیبرالیسم، فرد آزاد و برابر نقطه عزیمت مهم نظریه عدالت است. حتی هنگامی که خانواده ارزشمند شناخته می‌شود، ارزش آن نباید شخصیت مستقل اعضا را از میان ببرد. بریگهاوس و سویفت نشان می‌دهند که رابطه خانوادگی برای انسان ارزش ذاتی دارد، ولی حقوق والدین نمی‌تواند مالکیت بر کودک یا سلطه نامحدود بر آینده او تلقی شود (Brighouse & Swift, 2014).

در دیدگاه اسلامی نیز فرد دارای شخصیت حقوقی است، اما خانواده در کنار فرد موضوع ارزش مستقل اجتماعی قرار می‌گیرد. اصل دهم قانون اساسی دقیقاً این تحول را به زبان حقوق اساسی بیان می‌کند و خانواده را «واحد بنیادی جامعه اسلامی» می‌داند.

پس تفاوت را می‌توان چنین صورت‌بندی کرد:

الگوی لیبرال: خانواده برای اشخاص و روابط ارزشمند آنان اهمیت دارد.

الگوی اسلامی: علاوه بر حقوق اشخاص، استمرار و استحکام خود نهاد خانواده نیز می‌تواند مصلحت عمومی تلقی شود.

اختلاف دوم: منشأ مشروعیت سیاست خانوادگی

در دولت لیبرال، حمایت از یک سیاست صرفاً به این دلیل که آن سیاست با یک آموزه جامع دینی یا اخلاقی سازگار است، از منظر لیبرالیسم سیاسی کفایت نمی‌کند. سیاست باید بتواند با دلایل عمومی مانند آزادی، برابری، امنیت، حمایت از کودک یا عدالت اجتماعی توجیه شود. به همین دلیل، برخی نظریه‌پردازان حتی اعطای امتیاز ویژه به ازدواج را زیر سؤال برده‌اند. چمبرز بررسی می‌کند که آیا کالاهای عمومی منتسب به ازدواج واقعاً مستلزم شناسایی حقوقی ویژه ازدواج هستند یا می‌توان آن‌ها را از راه‌های دیگری تأمین کرد (Chambers, 2017).

در دولت اسلامی، دامنه دلایل مشروع سیاست‌گذاری گسترده‌تر است. حفظ اخلاق عمومی، تسهیل ازدواج، تقویت خانواده و ایجاد شرایط تربیت مطلوب نسل آینده می‌توانند در کنار حمایت از حقوق افراد به‌عنوان اهداف مشروع مطرح شوند.

این تفاوت، مرکز واقعی تعارض دو الگو است.

اختلاف سوم: دولت و مفهوم «زندگی خوب»

لیبرالیسم سیاسی می‌کوشد میان ساختار سیاسی مشترک و اختلاف شهروندان درباره زندگی خوب فاصله ایجاد کند. نوسبام در بازخوانی لیبرالیسم سیاسی رالز، تمایز آموزه‌های جامع معقول و نامعقول و امکان گسترش منطق لیبرالیسم سیاسی را از مسائل مهم این نظریه می‌داند (Nussbaum, 2011).

اما دولت اسلامی اساساً از یک چارچوب هنجاری دینی برخوردار است. در این چارچوب، نمی‌توان گفت دولت درباره همه اشکال زندگی خوب بی‌طرف است. خانواده، ازدواج و مسئولیت اخلاقی از پیش در ساختار ارزشی اسلام جایگاه دارند.

این امر، بااین‌حال، مجوز منطقی برای «اجبار حداکثری» ایجاد نمی‌کند. میان اینکه دولت ارزشی را مطلوب بداند و اینکه بتواند همه شهروندان را با ابزار کیفری به تحقق آن مجبور کند، فاصله‌ای جدی وجود دارد.

حوزه هم‌پوشانی دو الگو

یافته مهم پژوهش این است که با وجود اختلاف مبنایی، دو نظام در برخی حوزه‌ها می‌توانند به نتایج نزدیک برسند.

حمایت از کودکان نمونه بارز است. دولت لیبرال بر اساس حقوق کودک و دولت اسلامی بر اساس حقوق کودک، تکلیف والدین و مصالح خانواده می‌توانند با کودک‌آزاری مقابله کنند.

در زمینه خشونت خانوادگی نیز خصوصی‌بودن خانه مانع حمایت حقوقی از قربانی نیست.

حمایت اقتصادی از والدین، خدمات مشاوره، تأمین امکان مراقبت از کودک و کاهش فقر خانوادگی نیز می‌توانند هم با دلایل عمومی لیبرال و هم با منطق حمایت اسلامی از خانواده توجیه شوند.

بنابراین، «تفاوت مبنا» همواره به «تفاوت نتیجه» نمی‌انجامد.

پارادوکس بی‌طرفی

یکی از نتایج نظری مقاله را می‌توان «پارادوکس بی‌طرفی خانوادگی» نامید. دولت برای بی‌طرف ماندن باید از ترجیح یک شیوه زندگی اجتناب کند؛ اما حقوق خانواده بدون تعریف وضعیت‌های حقوقی قابل اداره نیست.

دولت باید مشخص کند چه کسی والد قانونی است، چه تعهدی برای نگهداری کودک وجود دارد، مسئولیت مالی پس از جدایی چگونه تقسیم می‌شود و ارث و حضانت چگونه تنظیم می‌شوند. بنابراین، هیچ نظام حقوقی در سطح نهادی کاملاً خنثی نیست.

اوهالوران نیز نشان می‌دهد مفهوم بی‌طرفی دولت در سنت‌های حقوقی مختلف دارای تاریخ، تعاریف و صورت‌های گوناگون است و حتی نسبت حوزه عمومی و خصوصی در این زمینه نیازمند موازنه است (O'Halloran, 2021).

نتیجه آنکه پرسش دقیق‌تر این نیست که «آیا دولت بی‌طرف است؟»، بلکه این است که دولت در برابر چه چیزی، در چه سطحی و بر اساس چه معیاری باید بی‌طرف باشد؟

پارادوکس صیانت

دولت اسلامی نیز با پارادوکسی متقابل روبه‌روست. اگر خانواده ارزشمند است، باید از آن حمایت کرد؛ اما اگر حمایت به دخالت گسترده در زندگی خصوصی تبدیل شود، ممکن است اعتماد، آزادی مشروع و حتی کارکرد طبیعی خانواده آسیب ببیند.

برخی ادبیات داخلی نیز بر محدودیت قانون در تولید روابط اخلاقی خانوادگی تأکید کرده‌اند. محبت را نمی‌توان با ضمانت اجرای حقوقی ایجاد کرد.

بنابراین، صیانت مطلوب را نباید با «حداکثرسازی مداخله» برابر دانست.

می‌توان رابطه مطلوب را چنین صورت‌بندی کرد:

صیانت مؤثر = حمایت ساختاری + تنظیم حقوقی ضروری + حفاظت از اعضای آسیب‌پذیر — مداخله غیرضروری در حریم خصوصی

این فرمول مفهومی نشان می‌دهد دولت خانواده‌محور لزوماً دولت مداخله‌گر حداکثری نیست.

جدول ۲: مقایسه دولت لیبرال و دولت اسلامی در حقوق خانواده

مؤلفه	دولت لیبرال	دولت اسلامی	نتیجه تطبیقی
نقطه عزیمت	فرد آزاد و برابر	فرد همراه با اصالت و کارکرد اجتماعی خانواده	تفاوت مبنایی
تلقی از خانواده	رابطه مهم خصوصی و اجتماعی	نهاد اخلاقی، حقوقی و اجتماعی	در اسلام شأن نهادی برجسته‌تر است
اخلاق دولت	محدودیت در تحمیل آموزه جامع	جهت‌گیری بر اساس ارزش‌های اسلامی	مهم‌ترین نقطه افتراق
علت مداخله	آزادی، برابری، عدالت، منع آسیب	حقوق افراد + مصالح خانواده + ارزش‌های اسلامی	هم‌پوشانی نسبی
حقوق کودک	حق و منفعت مستقل کودک	حق کودک و تکلیف شرعی–حقوقی والدین	امکان نتیجه مشابه

حریم خصوصی	اصل مهم محدودکننده دولت	اصل مهم، ولی قابل جمع با تکالیف شرعی و اجتماعی	اختلاف در دامنه
ازدواج	درباره امتیاز ویژه دولتی آن اختلاف نظری وجود دارد	نهادی مطلوب و مورد حمایت	تفاوت محسوس
تربیت	آزادی والدین مقید به حقوق کودک	حق و تکلیف والدین در چارچوب هنجارهای اسلامی	تفاوت در مبانی تربیتی
استحکام خانواده	قابل حمایت با دلایل عمومی	هدف مستقل سیاست عمومی	اختلاف اساسی
ابزار مطلوب	تنظیم حقوق و حمایت از حقوق فردی	حمایت، تسهیل، تنظیم و در موارد لازم الزام	لزوم اصل تناسب
خطر افراط	فردگرایی و نادیده‌گرفتن کارکرد نهادی خانواده	مداخله‌گرایی و حقوقی‌سازی افراطی اخلاق	هر دو نیازمند سازوکار محدودکننده‌اند

الگوی پیشنهادی: «صیانت متناسب»

بر پایه یافته‌های پژوهش، مناسب‌ترین تفسیر از مسئولیت دولت اسلامی، «صیانت متناسب» است. در این الگو، دولت نسبت به خانواده بی‌تفاوت نیست، اما هر ارزش اخلاقی را نیز مستقیماً به الزام حقوقی تبدیل نمی‌کند.

اصل نخست، تسهیل پیش از اجبار است. اگر مشکل ازدواج هزینه مسکن، اشتغال یا ناامنی اقتصادی است، ابزار مناسب سیاست حمایتی است، نه ضمانت اجرای کیفری.

اصل دوم، حمایت پیش از مداخله است. خدمات مشاوره‌ای، حمایت اقتصادی و آموزش مهارت‌های خانوادگی می‌تواند بدون ورود مستقیم به تصمیم‌های خصوصی، استحکام خانواده را افزایش دهد.

اصل سوم، حمایت ویژه از اعضای آسیب‌پذیر است. صیانت از خانواده نباید به معنای حفظ ظاهری رابطه‌ای باشد که در آن خشونت یا نقض جدی حقوق وجود دارد. حفظ خانواده و حفظ حقوق اعضای آن دو هدف متعارض ذاتی نیستند.

اصل چهارم، تناسب ضمانت اجرا است. هر تکلیف اخلاقی لزوماً نیازمند مجازات نیست. قانون مدنی، سیاست اجتماعی، آموزش، مشاوره و مشوق اقتصادی ابزارهایی متفاوت‌اند و دولت باید کم‌مداخله‌ترین ابزار مؤثر را انتخاب کند.

اصل پنجم، حفظ حریم مشروع خانواده است. پذیرش ارزش عمومی خانواده نباید استقلال معقول آن در برابر دولت را از بین ببرد.

بحث

نتایج پژوهش نشان داد که صورت‌بندی موضوع به شکل «دولت لیبرال خانواده را رها می‌کند، ولی دولت اسلامی از آن حمایت می‌کند» از نظر علمی دقیق نیست. دولت‌های مبتنی بر اصول لیبرال نیز مقررات گسترده‌ای درباره ازدواج، والدگری، حمایت از کودکان و عدالت خانوادگی دارند. حتی نظریه لیبرال در سال‌های اخیر بیش از گذشته به ساختار قدرت در خانواده توجه کرده است. هارتلی و واتسون نشان می‌دهند که برابری شهروندی تنها به رفتار مستقیم دولت وابسته نیست و ساختارهای اجتماعی نیز می‌توانند منشأ سلطه باشند (Hartley & Watson, 2020).

در مقابل، اسلامی‌بودن نظام نیز به معنای حقوقی‌کردن همه فضایل اخلاقی نیست. این تمایز برای سیاست‌گذاری خانواده اهمیت ویژه دارد. خانواده بیش از بسیاری از نهادهای اجتماعی بر اعتماد، عاطفه و اخلاق استوار است و افزایش قواعد الزام‌آور همیشه به افزایش کیفیت خانواده منجر نمی‌شود.

ازاین‌رو، تفاوت بنیادین را باید در «معیار توجیه» جست‌وجو کرد. دولت لیبرال در صورت‌بندی سیاسی آن، برای استفاده از قدرت قهری به دلایلی نیاز دارد که وابسته به پذیرش یک آموزه جامع خاص نباشد؛ دولت اسلامی می‌تواند مصالح دینی و اخلاقی خانواده را نیز وارد استدلال سیاست عمومی کند. بااین‌حال، هر دو نظام با مسئله تعیین حد قدرت مواجه‌اند.

نتیجه‌گیری

مطالعه تطبیقی حقوق خانواده در دولت لیبرال و دولت اسلامی نشان داد که خانواده نقطه‌ای حساس در مرز میان آزادی فردی، اخلاق عمومی و اقتدار دولت است. در الگوی لیبرالی، اصل بی‌طرفی اخلاقی به معنای حذف کامل دولت از خانواده نیست. دولت همچنان می‌تواند بر مبنای آزادی، برابری، حقوق کودکان، منع خشونت و عدالت اجتماعی در روابط خانوادگی مداخله کند. مناقشات درونی لیبرالیسم درباره ازدواج، حقوق والدین و عدالت جنسیتی نیز نشان می‌دهد که نسبت دولت و خانواده در این سنت همچنان مسئله‌ای باز و پیچیده است.

در الگوی اسلامی، خانواده علاوه بر اهمیت آن برای افراد، دارای ارزش اخلاقی و اجتماعی است. اصل دهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران این منطق را به قاعده حقوق اساسی تبدیل کرده و قانون‌گذاری و برنامه‌ریزی را به تسهیل تشکیل و استحکام خانواده جهت داده است. بنابراین، تعارض اصلی میان دو الگو را می‌توان در مبنای مشروعیت حمایت دولت از یک صورت مطلوب از زندگی خانوادگی مشاهده کرد. لیبرالیسم سیاسی نسبت به توجیه قدرت سیاسی با آموزه‌های جامع محدودیت بیشتری اعمال می‌کند، درحالی‌که دولت اسلامی می‌تواند حمایت از خانواده مبتنی بر اخلاق اسلامی را بخشی از خیر عمومی بداند.

باوجوداین، تکلیف صیانت از خانواده را نمی‌توان مجوزی نامحدود برای مداخله دولت تلقی کرد. همان اصل اخلاقی که خانواده را ارزشمند می‌داند، اقتضا می‌کند استقلال، امنیت، کرامت و حریم اعضای آن نیز محترم شناخته شود. ازاین‌رو، «صیانت متناسب» می‌تواند الگوی مطلوب‌تری باشد: دولت تشکیل خانواده را تسهیل کند، از خانواده در برابر فشارهای ساختاری حمایت نماید، از حقوق اعضای آسیب‌پذیر دفاع کند و تنها در صورت ضرورت و با رعایت تناسب از ابزار قهری استفاده نماید.

در نهایت، مهم‌ترین دستاورد نظری پژوهش آن است که بی‌طرفی مطلق و صیانت حداکثری هر دو صورت‌بندی‌های ناکافی‌اند. حقوق خانواده به الگویی نیاز دارد که هم شأن اجتماعی خانواده را ببیند و هم اعضای خانواده را صاحبان کرامت و حقوق مستقل بداند.

۸. پیشنهادها

در سیاست‌گذاری خانواده میان «صیانت حمایتی»، «تنظیم‌گری حقوقی» و «مداخله قهری» تفکیک صریح صورت گیرد و اصل بر استفاده از کم‌مداخله‌ترین ابزار مؤثر باشد.

اصل دهم قانون اساسی در پژوهش‌های حقوق عمومی نه صرفاً به‌عنوان مجوز مداخله، بلکه به‌عنوان مبنایی برای تکالیف مثبت حمایتی دولت مانند تسهیل مسکن، اشتغال، ازدواج و حمایت از فرزندپروری مطالعه شود.

معیارهای ضرورت و تناسب برای مداخلات دولت در حریم خانواده تدوین گردد.

پژوهش مستقلی درباره نسبت اصل دهم قانون اساسی با حق حریم خصوصی و آزادی‌های مشروع انجام شود.

آثار سیاست‌های اقتصادی بر تشکیل، استمرار و فروپاشی خانواده در ارزیابی قوانین مورد توجه قرار گیرد.

در مطالعات بعدی، الگوی اسلامی صیانت از خانواده با نظریه‌های فمینیسم لیبرال، جماعت‌گرایی و کمال‌گرایی سیاسی به‌صورت جداگانه مقایسه شود.

حمایت از «نهاد خانواده» همواره همراه با ارزیابی آثار سیاست بر حقوق زن، مرد و کودک باشد تا حمایت نهادی به نادیده‌گرفتن حقوق اشخاص منجر نشود.

از تبدیل مستقیم همه ارزش‌ها و توصیه‌های اخلاقی خانواده به ضمانت اجراهای حقوقی و کیفری پرهیز شود و ظرفیت آموزش، مشاوره و حمایت اجتماعی در اولویت قرار گیرد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافعی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

The relationship between the state and the family constitutes one of the most fundamental and contested issues in contemporary philosophy of law, public law, political philosophy, and Islamic governmental jurisprudence. The family occupies a distinctive position because it simultaneously belongs to the private sphere of intimate life and to the public sphere of social reproduction, child development, intergenerational transmission of values, care, economic cooperation, and social stability. Marriage, divorce, parenthood, custody, childrearing, emotional relations, and the allocation of caregiving responsibilities initially appear to concern personal autonomy and private choice; nevertheless, their consequences extend beyond individual family members and affect broader social structures. Accordingly, virtually no modern legal system treats the family as an institution entirely immune from public regulation. The central problem is therefore not whether the state should intervene in family life, but rather on what normative basis, for what purposes, through which instruments, and within what limits such intervention can be justified. This question reveals an important point of divergence between liberal and Islamic conceptions of the state. In political liberalism, the legitimacy of coercive public power is closely linked to the requirement that political decisions be justifiable to citizens regarded as free and equal despite their reasonable disagreements concerning religion, morality, philosophy, and the meaning of a good life. Contemporary interpretations of political liberalism continue to emphasize reasonable pluralism and the legitimacy of political authority as central concerns of the theory (Moon, 2024). Liberal neutrality consequently emerges as a significant principle, although it is neither conceptually uniform nor equivalent to complete governmental indifference toward social institutions. Patten demonstrates that neutrality is itself subject to substantial theoretical disagreement and must be carefully distinguished from governmental inactivity (Patten, 2012). Likewise, O'Halloran shows that state neutrality has developed through multiple historical, legal, and political formulations rather than as a single universally accepted principle (O'Halloran, 2021). In this context, the present study examines family law comparatively in the liberal state and the Islamic state and seeks to explain the tension between the principle of state moral neutrality and the Islamic state's duty to protect and preserve the family. The theoretical framework of the study is based on the proposition that the family cannot be reduced either to a purely private contract among autonomous adults or to a completely public institution subordinated to state authority. Liberal theory itself contains significant disagreements concerning the nature and legal status of family relations. Brighouse and Swift argue that the family raises a

particularly difficult problem for liberalism because liberalism treats individuals as the fundamental subjects of moral concern, while parent-child relationships necessarily involve the exercise of authority by one person over another (Brighouse & Swift, 2014). At the same time, children possess independent interests and rights that cannot be absorbed entirely into parental autonomy. Dietrich similarly demonstrates that liberal neutrality and parental freedom must be reconciled with the child's right to an open future, thereby limiting the assumption that family privacy alone can justify broad parental discretion (Dietrich, 2020). Feminist critiques have deepened this challenge by demonstrating that the privatization of family life may conceal internal inequalities and power relations. Okin's analysis of political liberalism, justice, and gender emphasized that excluding the family from the scope of principles of justice can allow gendered inequalities to persist within the private sphere (Okin, 1994). Later feminist defenses of political liberalism have argued that the theory can nevertheless contain sufficient internal resources to address structural inequality and substantive civic equality when properly interpreted (Hartley & Watson, 2020). Liberal debates concerning marriage further demonstrate that neutrality does not lead to a single institutional conclusion. Chambers questions whether the state should assign a privileged legal status to marriage at all, particularly from an egalitarian standpoint (Chambers, 2017), whereas Wedgwood defends the possibility of reconciling civil marriage with the requirements of political liberalism and public reason (Wedgwood, 2015). These debates show that the liberal state is not simply a non-interventionist state; rather, the legitimacy of intervention depends on whether it can be justified through public reasons such as liberty, equality, justice, prevention of harm, and protection of vulnerable persons.

The Islamic model begins from a different normative foundation. Within Islamic jurisprudential thought, the family is not regarded merely as a contractual association among self-governing individuals, but as a legal, moral, educational, and social institution with intrinsic and public significance. Marriage is associated not only with mutual rights and obligations but also with concepts such as affection, mercy, tranquility, lineage, responsibility, and the upbringing of future generations. Accordingly, the Islamic state cannot remain completely indifferent to social, economic, and legal conditions that systematically weaken the possibility of family formation or undermine family continuity. In the constitutional structure of the Islamic Republic of Iran, this normative orientation is expressed explicitly in Article 10 of the Constitution, which identifies the family as the fundamental unit of Islamic society and directs legislation, regulation, and public planning toward facilitating family formation, protecting its sanctity, and strengthening family relations on the basis of Islamic law and ethics. Recent jurisprudential-legal scholarship has similarly examined state intervention in the family through legislative, judicial, and supportive dimensions and has emphasized the need for a balanced approach that avoids both maximalist and minimalist intervention (Daneshpour & Bolandian Kashi, 2025). The concept of family protection in the Islamic model should therefore be understood as multidimensional. It may include supportive protection through housing, employment, counseling, and assistance to vulnerable families; regulatory protection through the definition of rights and duties relating to marriage, divorce, maintenance, custody, and parental responsibility; preventive protection aimed at reducing family violence and structural social harms; and coercive intervention through civil or criminal sanctions in circumstances where less intrusive instruments are insufficient. This distinction is theoretically important because recognition of the public value of the family does not logically imply the legitimacy of unlimited state coercion. The existence of an ethical or religious norm must be distinguished from the state's authority to impose that norm through legally enforceable sanctions.

Methodologically, the research adopts a fundamental, descriptive-analytical, and comparative approach. Data are drawn from jurisprudential and legal sources, constitutional norms, political philosophy, and relevant Persian and English academic literature. The analysis proceeds in several stages. First, the central concepts of family, liberal state, Islamic state, moral neutrality, and family protection are conceptually clarified. Second, the normative foundations of legitimate state intervention in family life are identified separately within the liberal and Islamic paradigms. Third, the two models are compared across several analytical dimensions, including anthropological foundations, the legal and moral status of the family, the objectives of intervention, privacy, children's rights, public morality, marriage, and the limits of state power. In analyzing liberalism, the study avoids treating all liberal traditions as identical and focuses primarily on political liberalism and theories of neutrality. Neutrality is understood not as moral relativism but as a limitation on the use of coercive political power for the purpose of imposing one comprehensive conception of the good upon citizens. Zellentin's interpretation of liberal neutrality links the doctrine directly to the treatment of citizens as free and equal persons (Zellentin, 2012), while Patten emphasizes that neutrality should be understood in relation to fair treatment among citizens holding different conceptions of the good (Patten, 2012). Nussbaum's reassessment of Rawlsian political liberalism likewise demonstrates the continuing significance of distinguishing reasonable and unreasonable comprehensive doctrines and clarifying the scope of political justification (Nussbaum, 2011). In analyzing the Islamic framework, the study distinguishes between ethical norms, individual jurisprudential duties, private-law rules, supportive social policy, and the coercive authority of government. This distinction prevents the automatic conversion of all ethical expectations into legal prohibitions or criminal sanctions and allows for a more precise comparison between the two systems.

The findings demonstrate that the most important difference between the liberal and Islamic models does not lie in the simple dichotomy of intervention versus non-intervention, but in the source of legitimacy and the normative purposes of intervention. Liberal states already regulate marriage, divorce, custody, parental responsibilities, inheritance, family violence, and children's welfare, and therefore cannot plausibly be characterized as institutionally neutral toward all aspects of family life. The relevant question is instead what types of reasons are sufficient to justify coercive intervention. Within political liberalism, intervention is generally expected to be defended through public reasons such as liberty, equality, justice, harm prevention, and protection of vulnerable persons. The Islamic model permits a broader justificatory framework in which the preservation and strengthening of the family and its moral orientation may themselves be treated as legitimate public goods. Nevertheless, the comparison also reveals substantial areas of overlap. Both models can justify intervention to prevent child abuse, protect victims of domestic violence, support vulnerable family members, and provide social and economic assistance to parents. The difference in normative foundations therefore does not always produce different legal outcomes. At the same time, both models encounter internal paradoxes. Liberal neutrality faces what may be called the paradox of family neutrality: the state cannot administer family law without defining legal parenthood, marriage, financial responsibility, custody, and related statuses, meaning that complete institutional neutrality is impossible. The Islamic model faces a parallel paradox of protection: if family preservation is interpreted too broadly, supportive policy may be transformed into excessive intrusion into private life. Feminist debates concerning multiculturalism, culture, and women's rights illustrate how the protection of communities or family practices may conflict with the rights of individuals within those communities (Godman, 2025; Okin, 1999). Related liberal feminist scholarship has also emphasized that

substantive equality may require attention not only to direct state action but also to social and cultural structures capable of generating domination (Hartley & Watson, 2020; Taylor, 2019). Consequently, both legal models require mechanisms for limiting state power while ensuring meaningful protection of individual rights and family welfare.

The study concludes that neither absolute moral neutrality nor maximalist family protection provides an adequate normative model for family law. A more defensible Islamic approach can be conceptualized as "proportionate protection," according to which the state recognizes the public and moral significance of the family while distinguishing supportive policy, legal regulation, preventive intervention, and coercion. The first principle of this model is facilitation before compulsion: when family formation is obstructed by housing costs, unemployment, economic insecurity, or lack of social services, supportive economic and social policies should generally precede coercive legal responses. The second principle is support before intrusion: counseling, family education, childcare support, and social assistance can strengthen family stability without unnecessarily entering private decision-making. The third principle is the protection of vulnerable family members, since preservation of the family must not be interpreted as preservation of abusive or seriously rights-violating relationships. The fourth principle is proportionality in legal enforcement, meaning that not every moral duty should be converted into a civil or criminal sanction and that the state should select the least intrusive effective instrument. The fifth principle is respect for legitimate family privacy, because recognition of the family as a socially valuable institution should not eliminate its reasonable sphere of autonomy. In this framework, the central difference between the liberal and Islamic models remains a difference in justificatory foundations rather than an absolute opposition between state withdrawal and state intervention. Family law therefore requires a model that simultaneously recognizes the social significance of the family, respects the independent dignity and rights of its members, protects children and vulnerable persons, and subjects all forms of governmental intervention to necessity, proportionality, and clearly defined legal limits.

References

Brighouse, H., & Swift, A. (2014). *Family Values: The Ethics of Parent-Child Relationships*. Princeton University Press. https://doi.org/10.23943/princeton/9780691126913.001.0001

Chambers, C. (2017). *Against Marriage: An Egalitarian Defence of the Marriage-Free State*. Oxford University Press. https://doi.org/10.1093/oso/9780198744009.001.0001

Daneshpour, E., & Bolandian Kashi, M. (2025). A Jurisprudential-Legal Analysis of State Intervention in the Institution of the Family Based on Article 10 of the Constitution.

Dietrich, F. (2020). Liberalism, Neutrality, and the Child's Right to an Open Future. *Journal of Social Philosophy*, *51*(1), 104-128. https://doi.org/10.1111/josp.12273

Godman, M. (2025). Why Multiculturalism Is Good for Women. *Ethnicities*. https://doi.org/10.1177/14687968251362252

Hartley, C., & Watson, L. (2020). A Feminist Defense of Political Liberalism. In *John Rawls: Debating the Major Questions* (pp. 249-262). Oxford University Press. https://doi.org/10.1093/oso/9780190859213.003.0022

Moon, J. D. (2024). Political Liberalism Today. *Journal of Social Philosophy*, *55*(2), 257-277. https://doi.org/10.1111/josp.12509

Nussbaum, M. C. (2011). Rawls's Political Liberalism: A Reassessment. *Ratio Juris*, *24*(1), 1-24. https://doi.org/10.1111/j.1467-9337.2010.00471.x

O'Halloran, K. (2021). State Neutrality: Background History, Concepts, Definitions and Principle. In *State Neutrality: The Sacred, the Secular and Equality Law* (pp. 9-44). Cambridge University Press. https://doi.org/10.1017/9781108674430.003

Okin, S. M. (1994). Political Liberalism, Justice, and Gender. *Ethics*, *105*(1), 23-43. https://doi.org/10.1086/293677

Okin, S. M. (1999). Is Multiculturalism Bad for Women? In *Is Multiculturalism Bad for Women?* (pp. 7-24). Princeton University Press. https://doi.org/10.1515/9781400840991-002

Patten, A. (2012). Liberal Neutrality: A Reinterpretation and Defense. *Journal of Political Philosophy*, *20*(3), 249-272. https://doi.org/10.1111/j.1467-9760.2011.00406

Taylor, L. (2019). Is Liberalism Bad for Women? Reclaiming Susan Okin's Democratic Feminist Thesis. *Polity*, *51*(2). https://doi.org/10.1086/703041

Wedgwood, R. (2015). Is Civil Marriage Illiberal? In *After Marriage: Rethinking Marital Relationships* (pp. 29-50). Oxford University Press. https://doi.org/10.1093/acprof:oso/9780190205072.003.0003

Zellentin, A. (2012). *Liberal Neutrality: Treating Citizens as Free and Equal*. De Gruyter. https://doi.org/10.1515/9783110255195